

انسان‌ها می‌توانند  
تفسیری از خود  
و موقعیت خود  
در جهان ارائه  
کنند. «پل ریکور»  
می‌نویسد: «اگر  
کسی معنای  
روایت کردن  
پدیده‌ها را  
نمی‌داند،  
نمی‌دانستیم  
که فرهنگ چه  
چیزی می‌توانست  
باشد.» اگر با  
مردم به‌گونه‌ای  
برخورد شود که  
گویی آن‌ها فاقد  
ظرفیت بیان نظر و  
اعتراض هستند،  
آن‌گاه معنای  
چنین برخوردی  
این است که  
گویی مردم انسان  
نیستند.



است. اکنون صدای انسان‌ها به‌انحای مختلف انعکاس پیدا می‌کند اما شنیده نمی‌شود. به‌علاوه، مانیز در جوامعی رشد کرده‌ایم که سازمان‌دهی امور جامعه به‌نحوی بوده که صدا نادیده گرفته شده است. گویی صدا، رأی و اعتراض مردم، اهمیت و معنا نداشته است. اکنون نیز در حال تجربه بحران معاصر صدا، رأی و اعتراض در طول دامنه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هستیم، بحرانی که به‌ویژه در سه دهه گذشته در جامعه ما به‌طور فزاینده‌ای تشدید شده است. میزان پایبندی مردم به ارزش‌های یک جامعه و وفاداری آن‌ها به نظام سیاسی از میزان مشارکت آن‌ها در تولید محصول اجتماعی و به‌همان نسبت، میزان سهم‌بری آن‌ها از این محصول بستگی دارد. اما اگر مردم از «فرصت‌های برابر رشد» برخوردار نباشند، فرصت‌های مشارکت را از دست می‌دهند و در نتیجه وفاداری و پایبندی به ارزش‌های جامعه و نظام سیاسی مستهلک می‌شود و به تدریج از بین می‌رود. دلایل امواج مهاجرت از کشور را باید در نتیجه فقدان چشم‌انداز برابر رشد و مشارکت در آینده زندگی مهاجران تفسیر کرد. اگرچه تأمین «فرصت‌های برابر ساز» در قانون اساسی دیده شده است اما مفاد برابر ساز فرصت‌ها در قانون اساسی همچون آموزش و پرورش همگانی، خدمات سلامت عمومی رایگان، حمایت دولت برای دسترسی همگان به سرپناه و مسکن مناسب، و حق کار که حکومت موظف به تأمین آن برای همه افراد جامعه شده است، همگی بعد از جنگ تحمیلی به‌حیطه فراموشی سپرده شدند. هم‌زمان در کوره نابرابری‌ها دمیده شد. «خصوصی‌سازی» به «اختصاصی‌سازی» منابع عمومی به نزدیکان درون قدرت تبدیل گشت و سهم مردم هوای پُردود شد. اندیشه خصوصی‌سازی به معنای دست‌شستن دولت‌ها از مسئولیت‌های اجتماعی آن‌ها تفسیر شد. آموزش و پرورش و خدمات سلامت